

## نمایشنامه تا تاریخ

### شخصیت ها

اوزی                      پسری دبستانی حدودا 8 یا 9 ساله

خاخام بایندر        مردی با سن متوسط

مادر اوزی

اوزی                      در دوران بزرگسالی

تاریکی / ضربه هایی بر طبل بزرگ

در تونلی مخوف هستیم/صداها ظنین محسوسی دارد

خاخام:بلاخره عقلت سر جاش اومد؟

اوزی:گاهی میره گاهی میاد.متاسفانه منم در جریان رفت و آمدهاش قرار نمیده.

خاخام:وقتی بفهمه قراره از جشن بلوغ محروم بشه حکما در جریان میزاره.

اوزی با خود تکرار می کند:بلوغ و نبوغ ذهنی رشد و پرورش فکری

آره اینا مهمه جشن بلوغ رو بیخیال

صدای طبل

خاخام:بلاخره عقلت سر جاش اومد.

اوزی:گاهی میره گاهی میاد متاسفانه منم در جریان رفت و آمدهاش قرار نمیده.

خاخام:وقتی بفهمه قراره از جشن بلوغ محروم بشه حکما قرار میده

اوزی:شاید از شادی این خبر پاکوبان و رقص کنان و سودخوانان و کف زنان رفت و دیگه برنگشت.

صدای طبل

خاخام:بلاخره عقلت سر جاش اومد؟

اوزی: بچه خوبیه. هر وقت بیاد خودش میاد خدمتتون برای عرض ادب  
خاخام: چرا اینقد چموشی؟ اذیتم نکن. بگو قبول کردی و این معلم پیرت رو راحت کن.  
اوزی: چرا اینقدره دگم؟ بگید میتونست و اینقدره خودتونو اذیت نکنید استاد

### صدای طبل

خاخام: اصلا بیا این طوری بگیم.

اوزی وسط حرف میپرد: این طوری بگیم که اره اون کسی که تونسته بارون با این همه طراوت رو خلق کنه/پس هدیه  
دادن یه پسر کوچولوی تپل میل نباید برایش کاره اینقدره سختی باشه

خاخام: پس دلیل بیار و قانع کن.

اوزی: خوب کسی که توی شش روز آسمون و زمین رو خلق میکنه...

خاخام: این محکمه پسند نیست

اوزی: مگه اینجا دادگاست و شما قاضی؟ لابد منم محکوم؟

### صدای طبل

خاخام: اصلا بیا این طوری بگیم

اوزی: که خط و ربط این موضوع به من و شما چه ربطی داره؟ اون بیرون داره بارون میاد و جای ما اینجا توی این اتاق  
نیست. اون بیرونه دقیقا کنار اون بوته گل

خاخام: چرا فقط عیسی یک نعمت بود و بقیه بچه های مریم یک پدری داشتن؟

اوزی: بچه های دیگه مریم هم نعمت بودن. خودتون گفتید همه بچه ها یک نعمتن.

خاخام: تو یک سفسطه گری اوزی...

### صدای طبل

خاخام: اصلا بیا این طوری بگیم

اوزی: این طوری بگیم که

خاخام: که تو باید یک جا دست از این چموشی برداری. از اینکه فکر میکنی با این عقاید میتونی اصالت تاریخ چند هزار  
ساله رو عوض کنی

اوزی: اما تاریخ این رو نمیگه. همه اعتقاد دارن که یوسف نجار پدر عیسی مصلوب نبوده

خاخام: اما تاریخ از این به بعد قراره چیز دیگه ای بگه

### صدای طبل

خاخام: اصلا بیا این طوری بگیم که

اوزی: این طوری بگیم که

خاخام: تاریخ داره مسیر خودش رو میره و تو فقط اون سنگ وسط رودخونه هستی که مانع از عبورش نمیشه  
اوزی: و البته که ملودی قشنگی به این جریان میبخشم.

صدای طبل

خاخام: مسیر تاریخ داره راه خودش رو میره و تو فقط اون سنگ وسط رودخونه هستی که مانع عبورش نمیشه  
اوزی: و البته که ملودی قشنگی به این جریان میبخشم.

خاخام: آب داره با شدت میاد و اجازه نمیده ملودی تو به گوش کسی برسه. اون فقط میخواد موسیقی خودش شنیده بشه.  
اوزی: موسیقی اون یعنی صدای ما یعنی کنار هم بودن چند ملودی و در نهایت ساخته شدن همون موسیقی

صدای طبل

خاخام: آب داره به شدت میاد و اجازه نمیده ملودی تو به گوش کسی برسه. اون فقط میخواد موسیقی خودش شنیده بشه.  
اوزی: موسیقی اون یعنی صدای ما یعنی کنار هم بودن چند ملودی و در نهایت ساخته شدن اون موسیقی

خاخام: تو با این مخالفت ها داری تو ی یک باتلاق غرق میشی. باتلاق نادانی. دست و پنجه میزنی که حرفت رو به  
کرسی بنشونی ولی در اصل داری غرق میشی. در انبوهی نادانی و کثافت مدفون میشی  
اوزی: سوکت کردن هم دقیقا مثل یک چاه راکد میمونه. میگنده و گند میزنه به همه چی.

خاخام: اوزی بیا این طور بگم: چی بگم که قبول کنی پدر عیسی یوسف نجاره یا یوسف نه به هر حال یکی دیگه؟  
اوزی: واقعا نمیدونم چون اگر میدونستم قبلش قطعا میگفتم تا قانع بشه.

خاخام: که اینطور پس واگذار کردی به خودم. اوزی عزیزم/فردا تنها به مدرسه نمیای.

صحنه دوم

مادر وارد خانه میشود به سمت آشپزخانه میرود

اوزی با گلی به مادر نزدیک میشود

اوزی: امروز بارون اومد. وقی حسابی روشن بارون نشست و تمیز شد چیدمشون... واسه تو

مادر: اوه پسر کوچولوی احساساتی من

اوزی: خیلی خوشگل بودن مثل خودت..

مادر: پسر کوچولوی من...

## صدای طبل

..اوزی: امروز بارون اومد. وقتی حسابی روشن بارون نشست و تمیز شدن چیدمشون.. واسه تو

مادر: اوه پسر کوچولوی احساساتی من عزیزدل مامان

اوزی: برا تو چیدم... برای بودنت برای .. برای مامان خوب بودنت

مادر: پسر خوب من...

## صدای طبل

اوزی: برای تو چیدم برای بودنت برای خوب بودنت مامان

مادر: اوزی عزیزم...

اوزی: همه ما نیاز داریم کسی رو داشته باشیم که بدونیم خیلی دوستمون داره

مادر: بله اوزی من تو رو دارم و تو من رو

اوزی: کسی که اگر خطایی کرد خیلی ازش دلگیر نشیم

مادر: البته اوزی

## صدای طبل

اوزی: همه ما نیاز داریم کسی رو داشته باشیم که بدونیم خیلی دوستمون داره

مادر: البته اوزی

اوزی: که اگر خطایی کرد ازش دلگیر نشیم

مادر: اوهوم

اوزی: تو هیچ وقت شمع بابا رو فراموش نمیکنی. هر شنبه شب حتما روشنش می کنی

مادر: همون طور که ما نیاز داریم یکی دوستمون داشته باشه/پدرت هم دوست داره که مثل قبل عاشقش باشیم و براش شمع روشن کنیم و در کلیسا براش دعا کنیم.

## صدای طبل

اوزی تو هیچ وقت شمع بابا رو فراموش نمیکنی. هر شنبه شب حتما روشنش می کنی با اینکه اون ما رو ترک کرد

مادر: درسته رفته و من و تورو توی سختی ها تنها گذاشته/اما اون نیاز داره ما همیشه عاشقش بمونیم و برای شادی روحش دعا می کنیم. درسته؟

اوزی: ما همیشه براش دعا می کنیم و عاشقش می مونیم و ازش دلگیر نیستیم که چرا اینقدر زود مارو ترک کرد

مادر: البته اوزی

صدای طبل

اوزی: ما همیشه برایش دعا می کنیم و عاشقش می مونیم و ازش دلگیر نیستیم چون خودش نخواست که مارو تنها بزاره

مادر: البته اوزی

اوزی: میدونی مامان چون اون خودش نمیخواسته مارو ترک کنه و مجبور شده پس نباید ازش دلگیر باشیم

اوزی: و اگر بهت بگم که خاخام خواسته تو بری پیشش و من خودم اینو اصلا و به هیچ وجه نمیخواستم ازم دلگیر میشی؟

مادر اوزی را سیلی میزند.

صحنه سوم

خاخام: من بیشتر از خودمون برای شما غصه میخورم باید تحمل کردن شیطنت های همچین بچه ای خیلی سخت باشه. حتما توی خونه هم همین قدر مشکل سازه؟

مادر: در واقع تنها مشکل من همین دعوت هر روزه به مدرسه ست. بهتره بگم احضار

خاخام: و البته که شما برای جواب دادن به اشتباهات پسرتون اینجایید.

مادر: اون فقط نظراتش رو در ساعت بحث آزاد مطرح کرد؟ درسته؟

صدای طبل

خاخام: من بیشتر از خودمون برای شما غصه میخورم باید تحمل کردن شیطنت های همچین بچه ای خیلی سخت باشه. حتما توی خونه هم همین قدر مشکل سازه؟

مادر: اوزی بچه خوبیه. راستش تنها مشکلم دائم اومدنم به مدرسه ست.

خاخام: به هر حال یکی باید جوابگوی اشتباهات این پسرمون باشه دیگه.

مادر: تمام این شیطنت ها در ساعت بحث آزاد به وجود می آد. درسته؟

صدای طبل

خاخام: به هر حال یکی باید جوابگوی اشتباهات این پسرمون باشه.

مادر: تمام این شیطنت ها در ساعت بحث آزاد به وجود می آد. درسته؟

خاخام: نمیدونم اسم طلب مرگ برای یهودی ها رو میشه گذاشت شیطنت یا نه؟ اما بله. در ساعت بحث آزاد بود.

مادر: پس آفرین به شما. آفرین. با وجود چندین معلم یهودی برای یهودی ها طلب مرگ کرده اونوقت مادرش که اصلا حرفی از یهودی ها نمیزنه باید جوابگو باشه؟ آره؟

خاخام: پس ما شدیم مسئول تمام تربیت پسر شما؟ آره؟

صدای طبل

مادر: منم دیگه خسته شدم از این جنجال. دیروز وقتی گفت باید برای بار سوم پیام مدرسه یهو زدم توی گوشش. بدون پرسیدن دلیل.

خاخام: برای اینکه میدونستید حتما یک کار اشتباهی کرده؟ آره؟

مادر: خوب اینکه آره. اما عصبانیتیم از اینکه مجبور بودم صبح به این زودی پیام اینجا هم بی تاثیر نبود.

صدای طبل

مادر: منم خسته شدم از این جنجال دیروز وقتی گفت باید برای بار سوم پیام مدرسه یهو زدم توی گوشش. بدون پرسیدن دلیل.

خاخام: برای اینکه میدونستید حتما یک کار اشتباهی کرده؟ آره؟

مادر: دقیقا آره همین... شما خیلی آدم تیزی هستین خاخام.

خاخام: البته نظر لطف شماست بانو

صدای طبل

مادر: دیروز وقتی گفت باید برای بار سوم پیام مدرسه بدون پرسیدن دلیل زدم توی گوشش.

خاخام: چرا آخه؟ بچه و همین شیطنت ها

مادر: به این خاطر که گفتم حتما باز برای خاخام اعظم ما مشکلی ایجاد کرده و خاطرشون رو مکدر کرده.

خاخام: این موضوعات اصلا مسئله ای نیست. تا باشه از این مشکلات

صدای طبل

مادر: خیلی ناراحت شدم جناب خاخام که اون پسره چموش براتون مشکل درست کرده. خیلی متاسفم

خاخام: کار بچه ها ایجاد مشکله و وظیفه ما رسیدگی به این مشکلات؟ آره؟ دیگه چخبر؟

مادر: آره. والا...

خاخام: میدونید سر و کله زدن با این بچه ها روحیه منو خیلی حساس کرده شدم مثل یک پسر بچه رقیق الحساس. به معنای واقعی کلمه.

مادر: خاخام بایندر عزیز البته که میدونیم تمام کشیش ها و خاخام ها و راهب ها رقیق الحساس اند و شما از این قضیه مستثنی نیستید.

## صدای طبل

خاخام: میدونید سر و کله زدن با این بچه ها روحیه منو خیلی حساس کرده شدم مثل یک پسر بچه رقیق الحساس. به معنای واقعی کلمه.

مادر: اوه خاخام بایندر عزیز

خاخام: میتونید بگید بایندی اغلب این بچه ها پشت سرم میگن بایندی و فکر میکنن نمیفهمم

مادر: امان از این بچه ها

خاخام: الان برمیگردم

خاخام میرود و با دسته گلی وارد وارد میشود

خاخام: این هم گل بعد از بارون ... که بارون برگ هاشون رو لمس کرده.. پر از طراوت.. مثل خود شما..

مادر: خاخام بایندر مهربان..

خاخام: بگید بایندی

## صدای طبل

خاخام: این هم گل بعد از بارون... که بارون برگ هاشون رو لمس کرده... پر از طراوت.. مثل خود شما

خاخام: میتونید بگید بایندی اغلب این بچه ها پشت سرم میگن بایندی و فکر میکنن نمیفهمم

مادر: امان از این بچه ها

خاخام: الان برمیگردم

خاخام میرود و با دسته گلی وارد وارد میشود

خاخام: در فصل بهار بعد از بارون فقط باید گل چید برای بانو های باظرووات

مادر: واقعا از این همه شباهت همیشه چشم پوشی کرد

خاخام: شباهتم با پسر بچه های نوجوان و پر احساس؟

مادر: الان خیلی مطمئنم که اوزی من چه درس های خوبی از شما میگیره و همه کاراش نتیجه تربیت شماست. پس تا آینده دور خدانگهدار خاخام عزیزم

## صحنه سوم

ضربه های سهمگین بر طبل

در صد سال بعد هستیم

نور به کنیسه صیهون می تابد

خاخام: خیلی دیر کردی

اوزی: من طی این صد سال 11 قرن تاریخ رو نوشتم/یک کار بزرگ کردم/فوق العاده است.

خاخام: همه چیز بعد از امتحانت مشخص میشه. سوال اول اینکه از کجا باید شروع کنیم؟

اوزی: دو کتاب وجود داره که با تغییر اونها /تاریخ از هر جایی که ما بخوایم شروع میشه.

خاخام: شروع ما چه زمانیه؟ آغاز ما برمیگرده به چه زمانی؟

صدای طبل

خاخام: همه چیز بعد از امتحانت مشخص میشه. سوال اول اینکه از کجا باید شروع کنیم؟

اوزی: دو کتاب وجود دره که با تغییر اونها تاریخ از هر جایی که ما بخوایم شروع میشه

خاخام: شروع ما چه زمانیه؟ آغاز ما برمیگرده به چه زمانی؟

اوزی: البته باید بگم وقتی این سوال سوال متحانی باشه جوابش فرق میکنه با چیزی که میدونم

خاخام: تمام سوالات رو با جواب امتحانیشون جواب بده نه با چیزی که میدونی

اوزی: پس باید بگم آغاز ما با آغاز جهان گره خورده/ما از اولین روزهای خلقت بودیم. شاید هم همزمان به وجود اومدیم. یا شاید قبل تر. اصلا اینقدر آغاز ما با آغاز جهان آمیخته شده که تشخیص اینکه کدوم اول به وجود اومدن سخته.

صدای طبل

خاخام: شروع ما چه زمانیه؟ آغاز ما برمیگرده به چه زمانی؟

اوزی: البته باید بگم وقتی این سوال سوال متحانی باشه جوابش فرق میکنه با چیزی که میدونم

خاخام: تمام سوالات رو با جواب امتحانیشون جواب بده نه با چیزی که میدونی

اوزی: پس باید بگم آغاز ما با آغاز جهان گره خورده/ما از اولین روزهای خلقت بودیم. شاید هم همزمان به وجود اومدیم. یا شاید قبل تر. اصلا اینقدر آغاز ما با آغاز جهان آمیخته شده که تشخیص اینکه کدوم اول به وجود اومدن سخته.

خاخام: ساکت شو. ما از نسل موسی هستیم از نسل ابراهیم. اولین آدم روی زمین آدم بود. یاد بگیر اینقدر زیاده روی نکنی  
اوزی: آره ..اره باید یاد بگیرم اینقدر زیاده روی نکنم...

صدای طبل

اوزی: پس باید بگم آغاز ما با آغاز جهان گره خورده/ما از اولین روزهای خلقت بودیم. شاید هم همزمان به وجود اومدیم. یا شاید قبل تر. اصلا اینقدر آغاز ما با آغاز جهان آمیخته شده که تشخیص اینکه کدوم اول به وجود اومدن سخته



خاخام: ساکت شو. ما از نسل موسی هستیم از نسل ابراهیم. اولین آدم روی زمین آدم بود. یاد بگیر اینقدر زیاده روی نکنی

اوزی: راستش الان خیلی گیجم.. سرم درد میکنه جناب خاخام.. بدجور

خاخام: وقتی میگی سرت درد میکنه حتما میخوای بعدش بگی چرا؟ پس زودتر بگو

اوزی: چیز مهمی نیست یک سر درد معمولیه

صدای طبیل

اوزی: راستش الان خیلی گیجم.. سرم درد میکنه جناب خاخام.. بدجور

خاخام: وقتی میگی سرت درد میکنه حتما میخوای بعدش بگی چرا؟ پس زودتر بگو

اوزی: امروز موقع عبادت خوابم برد و سرم خورد به دیوار

خاخام: اصلا حواست به عبادت نیست. موقع عبادت باید تمرکز کنی که خوابت نبره. باید مدام به خودت بگی من بیدارم. من بیدارم و نمیخوابم

اوزی: واقعا چه جمله عمیقی: ((من بیدارم و نمیخوابم))

به صورت شعر تکرار میکند.

اوزی: من بیدارم و نمیخوابم... من بیدارم و نمیخوابم..

صدای طبیل

اوزی: من بیدارم و نمیخوابم..

خاخام: بسه.. بسه دیگه.. آخرین امتحانت اینه که باید تمام درس ههایی که خوندی رو به یک پسر بچه یاد بدی.

اوزی: قانعش کنم.

خاخام: یاد بدی و قانعش کنی.

صدای طبیل

خاخام: آخرین امتحانت اینه که باید تمام درس ههایی که خوندی رو به یک پسر بچه یاد بدی.

اوزی: آخه اونا چی از تاریخ میفهمن؟ هان؟

خاخام: بچه ها بهترین گزینه اند. کافیه اونا یک موضوع جدید رو یاد بگیرن. بعد به هر کی رسیدن بلند میگن ((هی تو اینو میدونستی؟)) و خوشحال از این اطلاعات ناب اون رو مدام به همدیگه میگن.

اوزی: بعد این بچه ها بزرگ میشن و یک روز بچه شون رو مینشونن جلوشون و میگن: ((تو میدونستی بابات وقتی خیلی کوچیک بود /چه چیزهایی در مورد تاریخ قومش فهمید که دیگران نمیدونستن؟ میدونی الان بابات چه اطلاعات مهمی داره؟)) همینه.. درستش همینه خاخام

خاخام: پس فهیدی تاریخ به دست همین حافظه های پاک از نو نوشته میشه.

### صدای طبل

خاخام: پس فهیدی تاریخ به دست همین حافظه های پاک از نو نوشته میشه.

اوزی: تاریخ رو همین مردم دوباره مشق میکنن و یاد میگیرن. جناب خاخام چرا تاریخ هر دوره ای رو خود همون دوره نمی نویسه تا به دست ما نیفته و بلند میخندد البته اینجا به نفع ما شده ...

خاخام: تاریخ رو تا روزی که بهش نیاز پیدا نکنن/نمی نویسش. ما الی به تاریخ نیاز داریم و دوباره از نو نوشتیمش.

اوزی: حتی اگر هر نسل تاریخش رو دقیق بنویسه/باز هم نسل بعد میگه: ((من از این تاریخ چی میخوام؟)) و دوباره شروع میکنه به نوشتنش تا چیزی که میخواد رو خلق کنه.

خاخام: اگر نطقتم تموم شد دیگه باید کارت رو شروع کنی. میخوام وارد اون اتاق دیگه بشی. پسر بچه ای به اسم فاران منتظرته.

اوزی صحنه را ترک می کند

### صحنه چهارم

خاخام و اوزی را در همان کنیسه داریم

اوزی: من اینجا خیلی خسته شدم. میدونی نیاز به یک هم صحبت دارم

خاخام: هر وقت فکر کردی به یک هم صحبت نیاز داری به این فکر کن که خدا همیشه تنهاست و در نتیجه چون داری امور خدارو انجام میدی پس شایسته است تو

اوزی: تمام روز ساکتم و کم کم داره صحبت کردن رو فراموش می کنم.

خاخام: هم صحبت تمرکزت رو کم میکنه. یک دیگه تحمل کن. همین روزا خاخام اونان میاد تا درس های تکمیلی رو بهت بده. اونوقت دیگه تنها نیستی.

### صدای طبل

اوزی: من اینجا خیلی خسته شدم میدونی نیاز به یک هم صحبت دارم.

خاخام: هر وقت فکر کردی به یک هم صحبت نیاز داری به این فکر کن که خدا همیشه تنهاست و در نتیجه چون داری امور خدارو انجام میدی پس شایسته است که تو هم تنها باشی.

اوزی: تمام روز ساکت توی این اتاق نشسته ام. از بس با خودم حرف میزنم سرم داره منفجر میشه. وقتی فکرشو میکنم میبینم خیلی وحشتناکه. این تنهایی ست که منو از پا میندازه

خاخام: همین روزا خاخام اونان میاد تا درس های تکمیلی رو بهت بده. اونوقت دیگه تنها نیستی

اوزی: چرا متوجه نیستی خاخام. اصلا اگه یک دختر از اینجا رد شد و دلم و چشمم رو باهم برد چی؟ اصلا زد و من دلشو بردم؟ دیگه بدتر.

خاخام: من میتونم دستات رو بگیرم و بهت این اطمینان رو بهت بدم که هیچ دختری اونقدر اهم احمق نیست که از تو خوشش بیاد. پس نگران نباش.

### صدای طبل

اوزی: چرا متوجه نیستی خاخام. اصلا اگه یک دختر از اینجا رد شد و دلم و چشمم رو باهم برد چی؟ اصلا زد و من دلشو بردم؟ دیگه بدتر.

خاخام: من میتونم دستات رو بگیرم و بهت این اطمینان رو بهت بدم که هیچ دختری اونقدر اهم احمق نیست که از تو خوشش بیاد. پس نگران نباش.

اوزی: اون دوتا فنجون روی میز رو می بینی؟ هر روز منتظرم تا یکی بیاد و باهاش قهوه بخورم. میفهمی تنهایی قهوه خوردن توی خونه ای که توش دوتا فنجون وجود دراه یعنی چی؟ اینک همیشه یک فنجون بلا استفاده بمونه یعنی چی؟ خاخام: تا چند روز دیگه خاخام اونان میاد و دیگه فنجونی بدون استفاده نمی مونه.

### صدای طبل

خاخام: تا چند روز دیگه خاخام اونان میاد و میتونی دوتایی قهوه بخورین. عالی میشه؟ مگه نه؟

اوزی: چرا خاخام اونان؟ چرا از این همه دختر توی اورشلیم باید خاخام اونان سهم من بشه؟

خاخام: من تورو ارجاع میدم به قضیه یوسف نبی. اون همه دختر دستاشون رو بریدن اما اون دلش نرفت.

اوزی: اما اون مطمئن بود که پشت اون در بازم دختر های دیگه ای هستن که منتظرش بمونن. حتی یکی از دخترهای اورشلیم هم سهم من نیست.

### صدای طبل

خاخام برگه ای را روبه روی اوزی قرار میدهد

### خاخام: بخون

اوزی: اما امروز روز یادآوری و تجدی سوگند نیست.

خاخام: مثل اینکه تو باید هر روز تجدید سوگند کنی.

اوزی می خواند

نام: اوزی فریدمن

وظیفه: نوشتن تاریخ قوم منتخب از ابتدا تا به الان

من اوزی فریدمن/فرزند کوچکی از این قوم منتخب/منتخب شده ام تا تاریخ قومم را برای نسل های بعدی بنویسم تا برای همه عیان شود ما منتخبین هستیم و تنها ما شایستگی نفس کشیدن در بیت المقدس را داریم.

من اوزی فریدمن فرزند کوچکی از این قوم منتخب/سوگند میخورم به هیچ چیز جز سرزمینم سرزمینی که به آن فراخوانده شده ایم بها ندهم. زیرا ما به سرزمینی که سالها پیش به پدرانمان وعده داده شده بود دعوت شده ایم و بر همانند جان نگهدارش باشیم.

خاخام:خوب؟

اوزی:ما قوم منتخبیم و نسل های بعدی منتظرند تا تاریخ قومشان را بخوانند. تنها وظیفه ام نوشتن تاریخ است و بس خاخام: هر روز اینهارو با خودت تکرار میکنی تایادت بمونه چه وظیفه مهمی بر عهدته.. اون فنجون رو هم میشکنی تا توی این خونه فقط یک فنجون بمونه.

تمام

زهر اشرفی

۰۹۱۵۰۰۷۷۹۲۰